

دیگه حرفی بینمون رد و بدل نشد و منم بعد از جمع کردن میز رفتم تو اتاقم

تازه یادم افتاد اون پیام ناشناسو، یادم رفت به حمید بگم با خودم گفتم ولش کن بعدا خبرشو بهش میدم.

(جمال)

بازم با ورودم به خونه صدای دعوای مامان اینا به گوش رسید
دیگه خسته م کرده بودند! اخی کردم بی توجه بهشون خواستم برم تو اتاقم

اما با شنیدن صدای زیبا از دهن مامانم سر جام خشک شد

_تو لیاقت عروس من موندو نداری! زیبا از همه لحاظ لیاقت جمالو داره تو بی لیاقتی

و بعد صدای پوزخند نگار به گوش رسید : اگه من لیاقتتو نداشتم پس چرا پسرتو
مجبور کروی بیاد خواستگاریم هوم؟؟ میدونستی که ما هیچ حسی بهم نداشتیم

_همه فکر کردی بخاطر خودت بود؟؟؟ نخیر میخواستم اون پولایی که مدرت از
شوهرم دزدیده رو پس بگیرم!

صدای ناباور نگار به گوش رسید :چی داری میگی؟

_حقیقه!

کلافه دستمو تو موهام فرو بردم باید میرفتم با عمه در مورد پول صحبت میکردم مطمئن بودم مامانم داره دروغ میگه اما باید بهم ثابت میشد.

نزدیک شون شدم نگار بیچاره خشکش زده بود.

_چی داری میگی زن دایی؟؟ خودتم خوب میدونی که هر چی پدرم داره از دست رنج خودش

یعنی جمال انقدر بدبخته که بخواد منو واسه پول بخواد؟؟؟ یعنی انقدر گدای پوله

دندون قروچه ایی کردم: درست صحبت کن!!!

رو کرد سمت من: حرفای مامانتو نشنیدی؟؟؟ دیدی چی میگه؟؟ میگه تو منو واسه پول میخوای یعنی انقدر بیچاره شده

چشم غره ایی به مامانم رفتم: من چشمم دنبال پول نبود. مامانم مجبورم کرد که باهات ازدواج کنم مگر نه من چه احتیاجی به پول تو دارم هوم؟؟؟

_ااا الان میخوای همه چی رو سر من خالی کنی؟؟؟ چه حرفا به من چه!! من به پول دوهزاری اینا چیکار کنم

از حرفای مامانم دهنم وا موند. این دیگه چه ادمیه؟؟

نگار پوزخندی زد: تو دیگه چی میگی هان؟؟ زندگیمو نابود کردید. منم از اول تورو
نمیخواستم مجبورم کردن با تو ازدواج کنم

ازتون متنفرم. بهتره هر چی زودتر از هم جدا شیم چون من نمیتونم با مادرت یه جا
زندگی کنم دست از تحقیر کردنم برنمیداره خداروشکر که ازت بچه ندارم —..

با سیلی که مامان زد تو گوشش....

هنگ کردم متعجب به مامانم نگاه کردم

نگار دستشو رو گونه ش گذاشت و با صورتی که از خشم میلرزید به مامانم نگاه
میکرد...

تند تند نفس میکشید

_تاوان کارتو پس میدی!!

و بعد تنه ایی به من زد و از کنارم رد شد. مامانم خیلی ریلکس نشست

خونم به جوش اومد

_مامان این چه کاری بود که کردی هان؟؟؟ این کارا چیه؟؟؟ چرا کتکش زدی؟؟؟

اخمی به من کرد: بره به جهنم این زنت. عرضا نداره بچه بیاره فیس و افاده هم واسه
مون میاد

انگار کیه!! فکر میکنه دختر شاهه

سپس صداشو بلندتر کرد و داد زد: ولی ما که میدونیم دختر همون مرد دزدی

یهو صدای داد و شکستن یه چیزی اومد سریع رفتم بالا
دیدم مجسمه ایی که مامانم خیلی دوست داره زده شکونده

با دیدن من بازم جیغ زد

_ازت متنفرررمممم، از مامانت متنفرممم از شما چندش آورد ترررر ندیدم

دست از سرم بردارید. حالم ازتون بهم میخوره

رفتم جلوتر به ارامش دعوتش کردم. اما اون بدتر فوش میداد

مامانم همیشه کار رو خراب میکرد. مشتشو به سینه م کوبیدم

_طلاقم بده جمال من تورو نمیخواام تورو بخدا طلاقم بده!

میچ دستشو محکم گرفتم: طلاق میدممم باشه اروم باش